



پرونده‌ای برای فیلم «هناس»

حماسه خانوادگی



پرونده
فیلم

«هناس» را می‌توان یک اتفاق در سینمای ملی دانست؛ یا دست کم از طلیعه‌های یک اتفاق. سینمای ما هنوز بلد نیست که یک «حماسه خانوادگی» را در مقیاس ملی ما به تصویر بکشد و حسین دارابی و محمدرضا شفا در این میدان، از خطشکن‌های سینمای ما محسوب می‌شوند. پیمودن این مسیر نیاز به «نقد» دارد اما نه نقدی از جنس مرسوم. نقدی می‌تواند به سینمای ملی کمک کند که به اقتضائات نقد در سینمای ملی ما واقف باشد. تحریریه نقد نوشت، در عین حفظ رویکرد انتقادی به «هناس»، درباره ضرورت و الزامات پیمودن مسیری نوشته است که «هناس» راه‌صاف‌کن مهمی برای آن است.

طرحی از یک زندگی باشکوه

نقد نوشت

ویژه نامه مجله «نقد سینما»

سردبیر: سیدعلی سیدان

دبیر تحریریه: محمد حاجی

شورای نویسندگان:

محمد تقی فهیم، نعمت‌الله سعیدی

محمدرضا وحیدزاده، فردین آرایش

داود طالقانی، محمد صالح سلطانی

و میثم بالزده

مدیر هنری: مانی پناه پور

اینفوگرافیک: سید احمد موسوی

فضای مجازی: @naghd_nevesht



هنر هناس، ارائه یک نمای بسته از زندگی زن و شوهری است که لانگ‌شات زندگی‌شان تفاوت معناداری با کلیشه‌های رایج درباره زندگی خانواده شهدا ندارد اما وقتی کار به کلوزآپ می‌کشد، ماجرا جلوه دیگری می‌گیرد.

هناس روایتی از یک زندگی رویایی است؛ چیزی شبیه آرزوهای همه ما آدم‌هایی که دلمان می‌خواهد برای این کشور، کاری کنیم. زن و مرد این قصه، رویاهای ما را زندگی کرده‌اند. رویای آدم حسابی بودن، موثر بودن، مهم بودن و به درد بخور بودن در زندگی آن‌ها واقعی شده و رنگ گرفته است. شاید برای همین است که صحنه گفتگوی عاشقانه شهره و داریوش زیر آسمان شب آن‌طور بغض می‌اندازد به جان تماشاگر فیلم؛ شاید برای همین است که سکانس ترور داریوش، بی آن‌که جلوه ویژه‌ای داشته باشد از مخاطب اشک می‌گیرد؛ اصلاً شاید برای همین است که «هناس» به دل می‌نشیند، حتی اگر نقدهای فرمی و تکنیکی پرشماری را بر ساختار فیلم وارد بدانیم.

محمد صالح سلطانی

«هناس» فیلم چگونگی است. فیلمی که از همان سکانس اول و وقتی اسم «داریوش» و «شهره» کنار هم می‌آید پایانش برای تماشاگر معلوم است. ما روی پرده قصه زندگی یک شهید را می‌بینیم و این یعنی آخر قصه را همان اول کار فهمیده ایم. چیزی که «هناس» را دیدنی می‌کند اما خرده ریزهای روایت است؛ آن چیزهایی که داریوش رضایی نژاد و شهره پیرانی را به جای اروپا، یا گبرایینجا می‌کند. فیلمنامه «هناس» در شکل دادن چگونگی این وابستگی به وطن، و تصویر کردن نادیده‌های زندگی شهید داریوش رضایی نژاد و خانواده‌اش موفق است.



یک چگونگی جذاب

هناس روایتی از یک زندگی رویایی است؛ چیزی شبیه آرزوهای همه ما آدم‌هایی که دلمان می‌خواهد برای این کشور، کاری کنیم. زن و مرد این قصه، رویاهای ما را زندگی کرده‌اند. رویای آدم حسابی بودن، موثر بودن، مهم بودن و به درد بخور بودن در زندگی آن‌ها واقعی شده و رنگ گرفته است. شاید برای همین است که صحنه گفتگوی عاشقانه شهره و داریوش زیر آسمان شب آن‌طور بغض می‌اندازد به جان تماشاگر فیلم؛ شاید برای همین است که سکانس ترور داریوش، بی آن‌که جلوه ویژه‌ای داشته باشد از مخاطب اشک می‌گیرد؛ اصلاً شاید برای همین است که «هناس» به دل می‌نشیند، حتی اگر نقدهای فرمی و تکنیکی پرشماری را بر ساختار فیلم وارد بدانیم.

رستگاری با یک تصمیم سخت

داریوش رضایی نژاد، شهیدی نیست که در شابلون روایت‌های رسمی جاشود. او، در چارچوب‌های ذهنی بسته برخی از مدعیان ارزش‌مداری، یک آدم «ارزشی» به حساب نمی‌آید. همسرش - دستکم تا پیش از شهادت او - چادری نیست، خودش سال ۸۸ در صف معترضان به نتیجه انتخابات بوده و زندگی‌اش نشانه‌های یک آدم درآستانه شهادت را ندارد. او بیش و پیش از هر چیز یک «متخصص» است. یک آدم حرفه‌ای که در یک زمانه سخت، یک تصمیم سخت می‌گیرد و همان‌جا، در همان لحظه خودش را در میان شهدا جاگیری می‌کند. داریوش رضایی نژاد، مسیری که به شهادت ختم می‌شود را در فرایندی

خود آگاهانه و البته به دور از شعار زندگی و منت گذاشتن روی سر کشورش انتخاب، و این انتخاب را برای خانواده‌اش پذیرفتنی می‌کند. «هناس» قصه این پذیرش است. ماجرای چگونگی تبدیل شدن خانواده رضایی نژاد به خانواده شهید رضایی نژاد.

شما بیل باشکوه یک همسر شهید

هناس را از یک سو باید فیلم داریوش رضایی نژاد و مسیر مجاهدانه او بدانیم و از سوی دیگر، متعلق به بانو شهره پیرانی. زنی که تجربه عمیق زندگی با داریوش را تنها برای خودش نخواست و با خاطرات عجیب و شگفت‌آورش، ماده خام فیلمنامه «هناس» را به حسین دارابی و احسان ثقفی هدیه کرد. درست در همان نقطه که سفر خانواده رضایی نژاد به هانوفر لغو می‌شود، شهره سفری دیگر را آغاز می‌کند. سفری که استخوان بندی «هناس» را می‌سازد و آن قدر پر جزئیات و حیرت‌انگیز هست که مخاطب را پای فیلم نگه دارد. شهره پیرانی در «هناس» یک قهرمان است، یک زن امروزی که قهرمان بودن را انتخاب می‌کند و پای تمام سختی‌هایش می‌ایستد. پیرانی «هناس» در این مسیر زمین می‌خورد، ناامید می‌شود، پرخاش می‌کند اما آخر قصه یک قهرمان است. یک زن مصیبت دیده که شانه‌هایش از بار رنج‌هایی که بر او تحمیل می‌شود قوی‌ترند. «هناس» ادای دین سینمای ایران به پیرانی و پیرانی هاست؛ به زنی که در دهه نود، شما بیل تازه‌ای از همسر شهید برای ما خلق کردند. زنی به روز، با دانش و خردمند که انقلاب اسلامی حتماً به وجودشان افتخار می‌کند.

فیلم ایران امروز

بیش از یک دهه است که نام «شهدای هسته‌ای» به فهرست بلند بالای شهدای ایران اضافه شده اما اگر کارهای ضعیف را نادیده بگیریم، «هناس» اولین فیلم جدی سینمای ایران است که به این شهدا می‌پردازد. جنبه‌های فنی دومین فیلم حسین دارابی جای نقدهای زیادی دارد و بازی‌های نه چندان خوب بازیگران تا برخی اشکالات فنی را می‌شود از نقاط ضعف فیلم دانست. گذشته از نکات فرمی اما فیلمنامه استوار و داستان پرآب چشم «هناس» این فیلم را دیدنی می‌کند. در یک کلام، ما بایک اثر الهام بخش مواجهیم؛ یک فیلم آرمان‌گرایانه که برای احوالات امروز جامعه ایران، گفتنی‌های فراوانی دارد.

پاتک پارتیزانی به چرنوبیل

می دهند. یک مشت کمونیست پایتی گرسنه و چاپلوس، دورو، کلاهبردار، مثل سگ دروغگو، مثل اسب زبان نفهم، مثل گوریل خشن و دیکتاتور، مثل گفتار فرصت طلب و لاشخور و برای کل بشریت خطرناک... چرا باید اینقدر کله خراب باشند که به سمت انرژی هسته ای بروند؟! مگر نمی دانند فقط کشورهای سرمایه دار و لیبرال دموکراسی غربی حق دارند در هیروشیما و ناکازاکی از بمب هسته ای استفاده کنند و یاد تولید انرژی پاک!

هناس از برخی جهات شایسته این هست که آنرا با سریال چرنوبیل مقایسه کنیم. یعنی یک پاتک پارتیزانی به یک پروژه گردن کلفت کلاسیک که با تمام جزئیات و در بهترین شکل ممکن تراژدی -

دراماتیک به تمام مخاطبان جهانی حقتنه کرده است: انرژی هسته ای به عنوان تنها مسیر ساخت باتری های پلوتونیومی برای صنعت ماهواره ای، یا تولید میلیون ها مگاوات برق از مسیر انرژی های پاک برگشت پذیر، یا میلیون ها متر مکعب آب آشامیدنی، یا کشف دارو برای کودکان سرطانی، یا هزاران کاربرد دیگر در تکنولوژی های فوق پیشرفته... فقط به درد ابرقدرت های قطب سرمایه داری جهان می خورد. در غیر این صورت، مساوی است با ساخت بمب، یا فاجعه چرنوبیل.

هناس در این پاتک پارتیزانی، به صورت محدود، آن هم صرفاً در حد مخاطبان داخلی، سعی می کند یک سوال مهم را مطرح کند. آدمکش ها چطور ممکن است راست بگویند؟! این فیلم در به تصویر کشیدن سایه سنگین این تهدیدات ناجوانمردانه ناموفق نبوده است. مریلا زارعی به عنوان یک بازیگر توانمند و حرفه ای، در به تصویر کشیدن این نگرانی و دلشوره، یا ترس از جنایتکاران آدمکش، چیزی کم نگذاشته است. تاجایی که فیلم را می توان در حداقلی ترین شکل خود، داستان زنی دانست که شوهرش را به قتل می رساند. حتی اگر به همین داستان هم اکتفا کنیم، فیلم شایسته تماشاست و چقدر چنین موضوعات دراماتیک و حس برانگیزی با مضمون ملی جایش در سینمای ما خالی است!



اول کمی با فیلم دوستانمان شوخی کنیم و بعد چند حرف جدی. اگر فرض کنیم تعلیق و معمای اصلی فیلم این است که: «آیا هنوز هم می توان به حسین دارابی و محمدرضا شفا امیدوار بود؟!... آن وقت می توانیم «هناس» را هم داستانی با پایان باز برای برخی از نهاد های فرهنگی «مصلحت گرای «مصلحت» ساز به شمار بیاوریم. (فیلم قبلی این دو نفر، فعلاً برنده دست به نقد این جالش «وحید رهبانی» است که به عنوان فرهاد نفوذی در گاندو و یا محمد نفوذی در هناس پاک از دست رفت! طوری که معلوم نیست چرا با اسم جعلی فرهاد آمده تمام مافیاهای قدرت و ثروت و دلالتی انحصاری واردات و غیره را رها کرده و می خواهد در جای پارک «شهره» نفوذ کند؟! مگر اینکه فرض کنیم حسین دارابی و محمدرضا شفا چون بنا است خودشان فصل سوم گاندو را بسازند نگران این مشکلات پیش پا افتاده نیستند و می دانند از بازیگران بزرگ (که انصافاً در سینمای ایران کم نیستند) هر کاری بر می آید؟! حالا که با فرضیات شروع کردیم، می شود فرض کرد که سینمای ایران بالاخره قبول کرده که فیلم ساختن در مورد شهدای هسته ای ضرورت دارد. اگر در بین شهدای هسته ای ما یک بانو مثل ماری کوری بود، شاید اکبر عبدی می توانست نقش آن را بازی کند. اما حالا که مریلا زارعی نمی توانسته نقش

شهید شهریاری را بازی کند، باید سطح توقعات خودمان را پایین بیاوریم!

بگذریم؛ صورت فلکی (یا هناس) در مجموع شروع خیلی دیر (از نظر زمانی) و خیلی نزدیک (شتاب زدگی در اجرا) دارد. این فیلم سیاه مشق خوبی است برای به تصویر کشیدن مظلومیت شهدای هسته ای از یک سو و نقش دنیا گرایی و رفاه طلبی در انفعال طیفی از مسئولان نظام و نفوذ برخی از مافیاهای ثروت و قدرت از سوی دیگر. همان مافیاهای ثروت و قدرتی که وقتی به هژمونی سیاست رسانه ای هالیوودی دست پیدا می کنند، شاهکار بی نظیری مثل سریال چرنوبیل را می سازند و به خورد تمام مخاطبان جهانی خود



نقد نوشت

فیلم در به تصویر کشیدن سایه سنگین این تهدیدات ناجوانمردانه ناموفق نبوده است. مریلا زارعی به عنوان یک بازیگر توانمند و حرفه ای، در به تصویر کشیدن این نگرانی و دلشوره، یا ترس از جنایتکاران آدمکش، چیزی کم نگذاشته است

مشق بی سرمشق

به نتایج جدیدی رسیده اند بچه های تاریخ شفاهی دفتر راه، بعد از چند پروژه جمع آوری خاطرات شهدای مدافع حرم، پدرها و مادران شهدا فارغ از نسبت نسبی شان با شهید، عموماً به خودی خود واجد ویژگی ها و خصوصیات ممتازی هستند که آنها را به تعریف واژه قهرمان در هنر و ادبیات نزدیک می کند، حتی اگر فرزندی نمی داشتند و در مجاورت جنگی قرار نمی گرفتند. پس خود این زنان و مردان می توانند سوژه روایت قرار گیرند. اینان چه زنان و مردانی هستند با چه زیست و تربیت و سیر تحولی که چنین فرزندان تربیت کرده و چنین تصمیم های قهرمانانه ای گرفته اند؟ گزارشگر از زن می پرسد اینجا چه می کنی؟ بعد از یک فرزند شهید و یک فرزند در جبهه! و مادر جواب می دهد که آمده ام پسر سومم را برای جنگ نام بنویسم و ای کاش به اندازه موهای سرم پسر داشتم تا برای جنگ بفرستم؛ و اینطور دهان آوینی راوی را می بندد؛ اما این زن حتماً لازم نبوده پسرش داشته باشد. حتی اگر پسرش هم نداشت برای رزمندگان جنگ دستکش می بافت و برایشان می فرستاد تا به سهم خود نخودی در آتش جنگ بریزد. میزان قهرمانی زن دوم از زن اول کمتر نیست حتی اگر پسرش نداشته باشد که او را مادر شهید صدا بزنند. ننه سکینه بدون داشتن فرزند هم شمایل یک قهرمان را دارد. حالا به سؤال اول متن برگردیم؛ به راستی فروغ مثنی جان فرزندان تربیت کرد؟ یا رسول و داود و علیرضا او را مادر شهیدان خالقی پور کردند؟

«هناس»، نمی خواهد همسر شهید هسته ای داریوش رضایی نژاد را روایت کند، فیلم می خواهد راوی زنی باشد که از دل صبر و

همراهی و مجاهدت اش، شوهرش، شهید شده است. «هناس» نه روایت یک قهرمان علمی از زاویه همسرش که روایت قهرمانی یک زن است. اما چرا کار حسین دارابی در فیلم «هناس» کار بزرگ و خطیری است؟ و چرا فقط جرأت و جسارت او و امثالش برای ورود به این کارهای خطیر، به تنهایی چند ستاره دارد؟ چقدر فیلم قهرمان محور زنانه داریم؟ چند تالی شان همسر یک نخبه علمی هستند؟ چند تالی شان ضد قهرمان شان آمریکایی و اسرائیلی است؟ چند تالی شان محبور بوده هم عمل قهرمانانه را توصیف و هم قهرمانی ملی میهنی را شخصیت پردازی کند؟ و زان کدام شان امنیتی بوده و کدام شان ملودرام و کدام شان اکشن جنایی؟



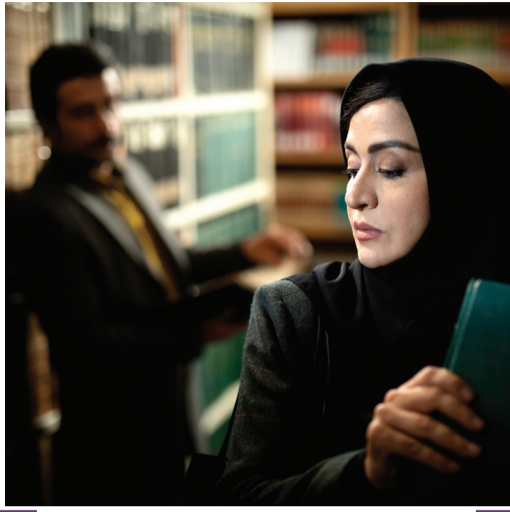
حسین دارابی و امثال او در میانه چنین کوره راه ها و سؤال هایی ایستاده اند و مشق بی سرمشق می نویسند. روی شانه کدام نمونه موفق قبلی بایستند؟ از خطرات کدام نمونه ناموفق قبلی برحذر باشند؟ کاظم دانشی ها روی شانه ی سعید روستایی ها و هومن سیدی ها ایستاده اند؛ و «شب طلایی ها» روی شانه ی «یه حبه قندها» و «سعادت آبادها» و «درباره الی ها» و ده ها نمونه خارجی موفق. حتی بعضی از این فیلم ها راست می توان تشخیص داد صدای اصلی اند یا دوبله! از بس که هر جایی اند! حسین دارابی اما هم باید دانشمند علمی خلق کند، هم او را با نخبه علمی که مهاجرت می کند تمیز دهد، هم به او انگیزه های شخصی بدهد و شخصیت پردازی کند تا بفهمیم چرا تا پای جان می ایستد، هم انگیزه هایش را ایرانی و ملی و اسلامی کند، هم به دام شعار نیفتد، هم قصه اش را در متن دنیای سیاسی - امنیتی بالاتری جا گذاری کند، هم حواسش به باز نمایی قدرت شبکه ترور باشد، هم کارشکنی و واادادگی داخلی را روایت کند، هم خانواده بسازد، هم امنیت را خدشه دار نکند، هم انتقاد کند، هم اتمسفر بسازد، هم قصه بگوید، هم روایت زنانه بسازد، هم قهرمان مادر خلق کند، هم زنانه باشد و هم زنان را نترساند و... در حالی که حواسش به روایت زنانه است نکند شخصیت پردازی مرد سست شود! اگر حواسش به انگیزه های مرد باشد، نکند تحول زن در نیاید! هم از زیر سایه واقعیت، سرخیلش را بالا بیاورد، هم با فرامتن مخاطب و توقعاتش کنار بیاید. هم فیلمی برای مظلومیت ایران در سطح بین المللی بسازد و هم فیلمی ایرانی و ملی باشد. با کدام نمونه و سرمشق؟ روی

شانه های چه کسی؟ با کدام دفتر سیاه مشق؟ بسیاری از فیلم ها صرفاً یک فیلم اند که موضوع بحث و نقد قرار می گیرند اما مثال «هناس» ساختشان صرفاً موضوعیت ندارد که طریقت هم دارد. فیلم حمدی روشن ها و شهر یاری ها و فخری زاده ها و حسین بهاروند ها بر شانه تجربه «هناس ها» می نشینند تا سینمای ملی بهتری داشته باشیم. «هناس»، فیلمی اصیل است که تلاش می کند اینجایی باشد نه هرجایی و این اصالت، زحمت و سختی و صبر می طلبد و به قول حاج کاظم، ما برای صبرش یک یاعلی می خواهیم... همین!

حسین دارابی و امثال او در میانه چنین کوره راه ها و سؤال هایی ایستاده اند و مشق بی سرمشق می نویسند. روی شانه کدام نمونه موفق قبلی بایستند؟ از خطرات کدام نمونه ناموفق قبلی برحذر باشند؟ کاظم دانشی ها روی شانه ی سعید روستایی ها و هومن سیدی ها ایستاده اند؛ و «شب طلایی ها» روی شانه ی «یه حبه قندها» و «سعادت آبادها» و «درباره الی ها» و ده ها نمونه خارجی موفق



هناس؛ دغدغه‌مند و شایسته تماشا



هناس
HENAS

پیدا است که موضوع فیلم، مسئله سازندگانش بوده است. پس تا اینجا اثری در زمره دیدنی‌ها تلقی می‌شود. حتی در فصل‌هایی از بداعت و خلاقیت را دید

محمد تقی فهیم

فیلمش یاد هندوستان می‌کند و علم زیرپاکشی از شوهر را پیشه می‌سازد. فیلمساز به همه درمی‌زند تا دایره را برشهره تنگ کند. مردی از پنجره سرک می‌کشد. گریه زیرماشین گیر می‌کند. مهتاب‌ها چشمک می‌زنند. مونیتور روشن می‌شود؛ اما درگیر نمی‌شود. چرا؟ چون فیلمساز اول برایمان آدم نساخته که حالا نگران او باشیم. برای همین همه آن پلان‌های مثل‌تیرس آوریم دور ریخته شود، هیچ کم و کسری احساس نمی‌شود. بعداً هم کارگردان از آن‌ها هیچ استفاده‌ای نمی‌کند.

معمولاً در فیلم‌های مبتنی بر قاعده، فیلمساز اول ما را به شخصی‌های اصلی اش علاقه‌مندی می‌کند تا ادامه ما برای آن‌ها دل‌مان بلرزد. فیلم تلاش می‌کند ما را کمی به شخصیت داریوش نزدیک کند. مثلاً فلاش‌بک‌هایی از وضعیت جنگی زادگاهش به ما نشان می‌دهد؛ یا مثلاً صحبت‌هایی از کار بزرگ او در دفع حملات هسته‌ای دشمن مطرح می‌شود؛ اما باز هم این کافی نیست و نمی‌توانیم دلیل تغییر تصمیم همسرش را حس کنیم. فصل ملودرام در بالکن و کنار آتش هم که خیلی دیراست و دیگر فیلم افتاده است. فصل پارکینگ با حضور وحیدرهبانی به قصه، مخاطب را امیدوار می‌کند که ضلعی قدرتمند وارد شده است ولی هم‌خیلی زود در قامت آقازاده‌ای جاه طلب و زن باره وارد کشمکش شده و فیلم را از نفس می‌اندازد. اساساً فیلم در مضمون هم کم می‌آورد تا آنجا که پدیده مهم و تکان‌دهنده تروریسم را تا حدیک رقابت عشقی و پروژه اقتصادی فرو می‌کاهد. شکی نیست که آقازاده‌ها، نفوذی‌ها

و کلان سرمایه‌داران جاده صاف کن رخدادهای خرابکارانه و تروریسم داخلی هستند، ولی معلول پدیده بزرگتر تروریسم بین‌المللی اند. در یکی از سکانس‌ها از نگاه شهره، جست‌وجوی او در اینترنت و سابقه ترور دانشمندان هسته‌ای مسلمان توسط اسرائیل را می‌بینیم اما فیلم از کنار آن راحت می‌گذرد و موکدش نمی‌کند. خلاصه اینکه برگردیم به پاراگراف اول که هناس فیلم قابل تحمل و تماشا دربار پدیده مهم کشورمان است و دیدنش ما را با واقعیت‌هایی پیرامون خانواده متخصصان و مهندسان اتمی آشنا و حداقل بخشی از رنج و مرارت آنها را به ما گوشزد می‌کند. اگر چه این کارها، قدم‌های اول چنین سینمایی است و باید به عزم جوانان فیلمساز برای نزدیک شدن به این موضوعات خداقوت گفت.



«هناس» اثری قابل اعتنا در روایت خانواده مردان با مشاغل حساس است. اساساً فیلم خانواده است. همین ابتدا باید به این نکته اشاره کرد که فیلم، به لحاظ رویکرد موضوعی و تا حدودی مضمونی، از جمله

کارهایی محسوب می‌شود که هرکسی پای آن نمی‌آید. دغدغه شخصی لازم دارد. پیدا است که موضوع فیلم، مسئله سازندگانش بوده است. پس تا اینجا اثری در زمره دیدنی‌ها تلقی می‌شود. حتی در فصل‌هایی از بداعت و خلاقیت را دید. به ویژه در بازی گرفتن از میرلا زارعی (شهره) در مقام کاراکتری که اثر با محوریت او طراحی و اجرا شده است؛ یعنی کار شخصیت محور است و روی کار زارعی می‌چرخد. تلاش فردی بازیگر برای تداوم اعتبارش خودنمایی می‌کند. اما «حسین دارابی» در دومین فیلم بلندش، قدمی بلندتر از اولین ساخته‌اش برداشته است. یعنی «مصلحت» را پشت سر نگذاشته است. فیلم با تمام ارزش‌های آرمانی‌اش که گاهی حس تماشاگر را درگیر می‌کند، در ساخت و پرداخت، متوقف در موارد بالا می‌شود. دارابی نتوانسته فیلمش را در ژانری اصلی و زیرگونه‌ای فرعی بسته‌بندی کند. با کودک و زن و مردی در حال آماده شدن برای سفر و بده‌بستان‌های عاطفی کلید می‌زند اما سریع پس از فصل فرودگاه می‌غلطد به دامن شک و تردیدهای سطحی زنانه و در ادامه بدون پیش زمینه لازم، نماهایی (کدهایی) از سینمای هراس را جلو می‌برد. چرا؟ قاعدتاً می‌بایستی فیلمی روانکاوانه درباره زنانی باشد که مردانشان در تیررس رخدادهای خرابکارانه اند. به واقع هم چنین زنان و خانواده‌هایی همواره در استرس و انتظار و احتمال از دست دادن عزیزانشان هستند. پس قصه به غایت دراماتیک است؛ اما فیلمساز سرگردان در نمایشی کردن مولفه‌های شخصیتی چنین زنانی است. اساساً نمی‌تواند چنین زنانی را بسازد؛ نه مولفه‌های روحی روانی که حتی ویژگی‌های زیستی هم ساخته نمی‌شود.

در نظر بگیرد شهره، زنی متجدد است. درس خوانده و دانشگاهی بوده است، الان کارهای پژوهشی می‌کند، متعهد به همسر و فرزند و خانه‌داری است، تیپ و ظاهرش تکنوکرات می‌زند و رفتارش روشنفکری می‌نماید اما همو، در مواجهه با اتفاقات گاهی به خنگی می‌لغزد. حتی خبر شهادت علی محمدی را از دوستش می‌شنود؛ یعنی اینقدر دور از فضای زنده اطراف شوهر و کشور است. حالا یکبار

مشق سینمای ملی

میثم بالزده

نمی‌تواند به درستی از پس نقش بریباید، تنها وحیدرهبانی است که به خوبی از عهده نقش برمی‌آید و یک کاراکتر ماندگار خلق می‌کند. هناس، با وجود پرداخت مناسب و کارگردانی درست، همچون مصلحت، از پایان آشفته‌اش ضربه می‌خورد.

در کنار تمام نقاط مثبت فنی و کارگردانی که به نسبت «مصلحت» نیز بهتر شده است، مهم‌ترین ویژگی هناس، تلاش برای خلق یک سینمای ملی است.

با وجود آنکه شخصیت اصلی و خانواده‌اش پتانسیل بالایی برای مصادره به مطلوب و جهت‌گیری دارند، دارابی اما در یک نقطه مناسب می‌ایستد و بایک نگاه بی‌طرفانه و درست، یک خانواده را روایت می‌کند که

نه تحجر مذهبی دارند و نه در ابتدای امر سینه‌چاک نظام هستند، اما ایرانی‌اند و مرز و وطن می‌فهمند و از همین رهگذر می‌مانند و ملک و مملکت خدمت می‌کنند.

با آنکه سوژه فیلم و عاقبتش پتانسیل این را دارد که فیلمساز تماماً آن را به نفع خود مصادره کند، اما به حقیقت وفادار

می‌ماند و حتی از این ابایی ندارد که اعلام کند قهرمانانش، نسبت به نتایج انتخابات ۸۸ معترضند و

اعتراض‌شان آنان را به خیابان کشانده! و همین اساسی‌ترین تصویری است که ترسیم می‌کند؛ اینکه قهرمان داستان با وجود

اعتراضات سیاسی‌اش، قدرت تمایز آن با تلاش برای وطن و مقاومت در مقابل دشمن را دارد و آن‌ها را با هم خلط نمی‌کند، اینکه سیاسی است اما سیاست زده نیست.

لذا از جهت ترسیم چنین تصویر درستی باید به تیم سازنده آفرین گفت. در روزگاری که سیاست‌زدگی و جناح‌گرایی‌ها به کلیت ملت صدمه

زده و شکاف‌ها را روز به روز عمیق‌تر می‌کند. تا جایی که دیگر وطن هم از این مناقشات در امان نیست و مدام مسائل گوناگون و بی‌ربط با هم خلط می‌شوند

مهم‌ترین وجه مثبت فیلم، تلاش برای ساخت یک سینمای ملی و پرداختن به قهرمانان ملی است، بی‌آنکه بخواهد در دام مصادره و طرفداری بیفتد و در نقطه پروپاگاندا ایستد. و این، با توجه به پرداختن به چنین سوژه‌ای، بزرگ‌ترین کاری است که دارابی در هناس انجام داده است.

هناس فیلم غریبی است. دارابی به حق فیلمساز قابل‌است و سینما را می‌شناسد. دوربین را می‌شناسد، روایت را می‌فهمد، قصه و قهرمان برایش مهم است و فضا و حس خلق می‌کند.

کاراکترهایش به واقع «شخصیت» دارند و تیپ نمی‌مانند و به مخاطب به درستی شناسانده می‌شوند. دنیا دارد و ملموس است و به فراخور در آثارش بسط پیدا می‌کند. کارگردانی‌اش ادایی ندارد و با مخاطب صریح است.

بایک نگاه به طور کلی، دارابی برای هناس نمره قبولی می‌گیرد. هناس حس دارد و فضای سازد. داستان کشش دارد و مخاطب با فیلم به خوبی همراه می‌شود. گره‌های موجود در داستان به فراخور و به

درستی به مخاطب ارائه می‌شوند و تعلیق به درستی طرح می‌شود و چیزی از مخاطب پنهان نمی‌ماند. زنانگی فیلم قابل درک است و مخاطب با نقش اصلی

همراه می‌شود و دغدغه‌هایش را می‌فهمد. با این حال هناس ضربه می‌خورد، از جایی که باید برگه برنده اثر باشد ضربه می‌خورد و تبدیل می‌شود به نقطه ضعف! فیلم آغاز و میانه خوبی دارد، ریتمش مناسب است.

اما درست در پانزده دقیقه پایانی، در جایی که فیلم باید تمام آنچه که کاشته را برداشت کند، از نفس می‌افتد و خطا می‌کند.

نقش اول قصه هناس زن است و برای همین، دارابی تمام تلاشش را کرده که روایتی شاعرانه و زنانه ارائه دهد، تا حدودی نیز موفق بوده، اما همین پاشنه آشیل فیلم

می‌شود و برای فیلم پایان بدی رقم می‌زند. مهم‌ترین سکانس فیلم - که در همان پانزده دقیقه پایانی است - متن و اجرای بدی دارد،

دوربین - برخلاف یک ساعت و نیم آغازین فیلم - اشتباه است و درست روایت نمی‌کند، تدوین و موسیقی بد است و بازی‌ها بدتر، و همه این‌ها باعث می‌شود نه تنها مخاطب - از چنین سکانسی - حس دریافت نکند، بلکه تمام حسش را نیز از دست بدهد. در کنار ضعف فیلمنامه - خصوصاً

در پانزده دقیقه پایانی - انتخاب بازیگرها نیز اشتباه است. بهروز شعبانی همچون باقی آثارش بازی می‌کند و میرلا زارعی - به خاطر بالا بودن سن -



در کنار تمام نقاط مثبت فنی و کارگردانی که به نسبت «مصلحت» نیز بهتر شده است، مهم‌ترین ویژگی هناس، تلاش برای خلق یک سینمای ملی است.

نقد نوشت

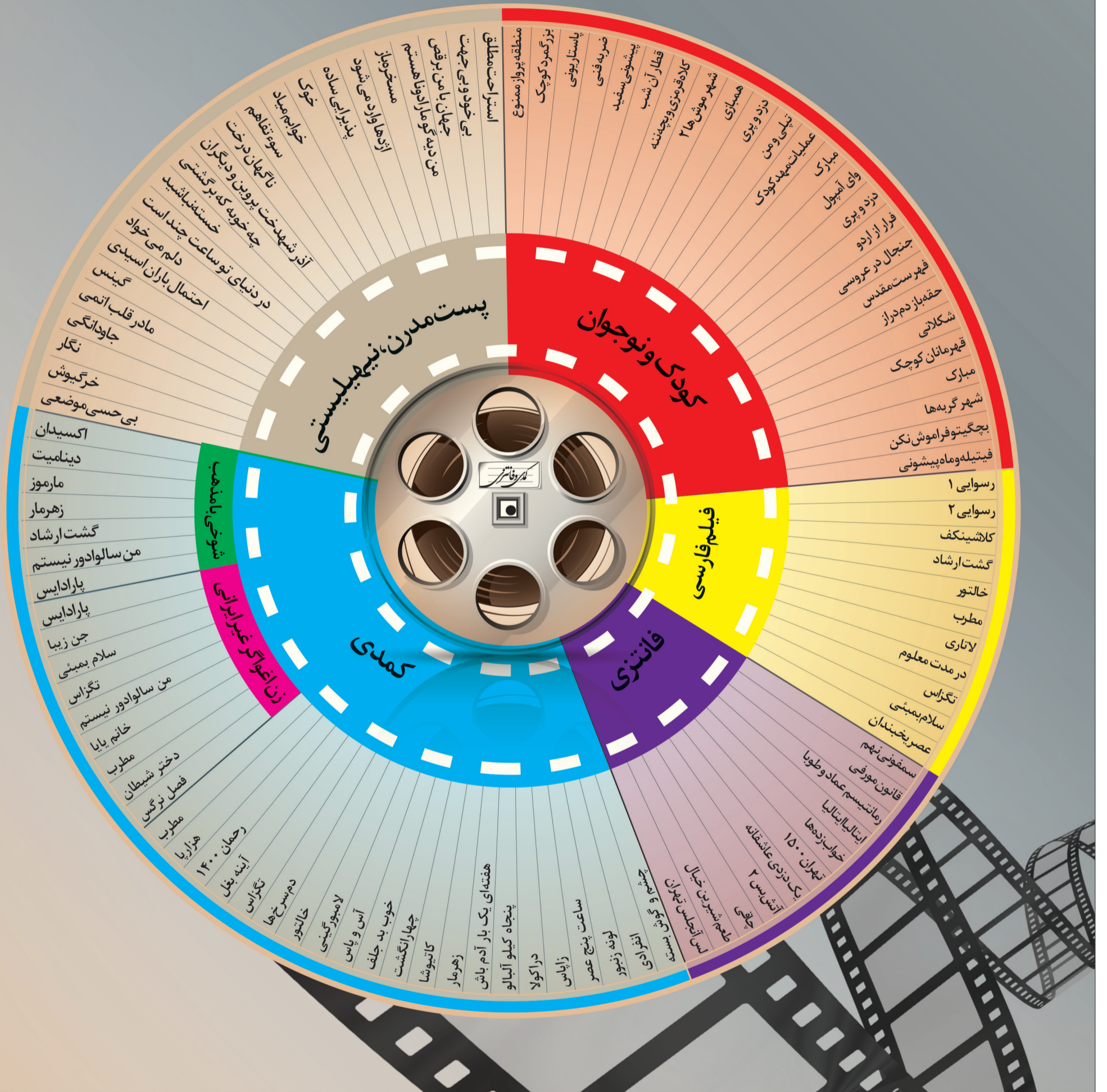


حسین دارابی، کارگردان و محمدرضا شفا، تهیه‌کننده فیلم

سینمای دهه نود را چگونه صدا بزنی؟

پرتکرارترین موضوعات و مضامین در سینمای دهه نود ایران

شماره دوم:
کمدی و فانتزی



در اینفوگرافیک پیش‌رو، ضمن مرور مهم‌ترین فیلم‌های سینمایی ساخته‌شده در دهه ۹۰، تلاش کرده‌ایم به احصاء بارزترین مضامین و موضوعات بازنمایی‌شده در آثار این دهه بپردازیم. استخراج مضامین و موضوعات یادشده با آگاهی از تمایزهای مفهومی میان دوواژه «مضمون» و «موضوع» صورت گرفته است. با توجه به تراکم انبوه آثار سینمایی ساخته‌شده در دهه ۹۰، ناگزیر به صرف نظر کردن از فیلم‌های کم‌اهمیت و کمتر تماشاشده بوده‌ایم. بنابراین، تنها به انتخاب آن فیلم‌های سینمایی پرداخته‌ایم که در شکل‌گیری حافظه جمعی مخاطبان سینمای دهه ۹۰، سهمی هر چند ناچیز داشته‌اند. فیلم‌هایی که پر بحث بوده‌اند، جایزه گرفته‌اند یا پرمخاطب بوده‌اند. متأسفانه شمار فیلم‌هایی که مطلقاً هدر شده‌اند و اصلاً در یادها نمانده‌اند، بسیار زیاد است. نتایج حاصل از مرور فیلم‌های مهم دهه ۹۰، ما را به یک طبقه‌بندی موضوعی رهنمون ساخت. این طبقه‌بندی موضوعی، سه دسته متمایز را در بر می‌گیرد که سه رنگ اصلی سینمای دهه ۹۰ را ساخته‌اند. این سه دسته عبارتند از:

۱. درام و ملودرام اجتماعی ۲. سیاسی و تاریخی ۳. کمدی و فانتزی

ذیل هر یک از دسته‌های مذکور، فیلم‌های مربوط به همان دسته گردآوری شده است.